

محلّ حوادث داستان فرود

نوشته: احمد اقلیدی



مقاله زیر به سال ۱۳۵۷ برای چاپ شدن آماده بوده است* و اینک انتشار می یابد و در دسترس همگان قرار می گیرد. احتمال انطباق اتفاقی نامهایی که در داستان فرود در شاهنامه می آید با نامها و مکانهای جغرافیایی اقلید فارس البته وجود دارد. در این صورت باید اذعان داشت که تأثیر کلام فردوسی و محبوبیت داستان فرود چندان هست که نویسنده مقاله را - که بیگمان یکی از گروه بزرگی با این تصورات است - به چنین قیاسی وادار کند. احتمال دیگر آن است که واژه ها و نامها از داستان فرود، در شاهنامه - یا روایاتی دیگر از آن - برگرفته و بر اماکن اطلاق شده باشد که باز این امر نیز ارزش و رسوخ چنین اسطوره و داستانی را نشان می دهد و باز می نمایاند. ، بسا هم که شاید فرود و حکایت او اسطوره و داستانی مقدس باشد که بنابر آن در اقلید فارس - و احیاناً جایهای دیگر مزار او و همراهانش را با آدابی و مراسمی ویژه زیارت می کرده اند؛ یا آن واقعه تاریخی و مخصوص به اقلید فارس بوده است.

* همکار ارجمند آقای دکتر ارژنگ مدی، در باب این مقاله چنین اشاره داشته اند:



هریک از این چند که باشد، واقعیتی در این نوشته - که شاهد مثالی از پنداشته‌های بسیار همانند خود است - باز نمون می‌گردد و آن پیوند استوار و شگفت و رازمند داستانی‌های شاهنامه با حیات اجتماعی و فرهنگی مردم این سرزمین دامن‌گستر و پهناور است.

کتایون مزداپور



پس از کشته شدن سیاوش، به فرمان افراسیاب و در سرزمین توران، از وی دو پسر برجای می‌ماند، کیخسرو و فرنگیس و فرود از جریره. پس از آنکه گیو کیخسرو و فرنگیس را از توران به ایران می‌آورد، کیکاووس از سلطنت کناره‌گیری می‌کند و کیخسرو را به جانشینی خود برمی‌گزیند. کیخسرو پس از آنکه در اصطخر به تخت سلطنت می‌نشیند، در صدد گرفتن انتقام خون پدرش سیاوش از افراسیاب برمی‌آید و بدین منظور از آن پس که در همین اصطخر از سی هزار تن از سپاهیان ایران سان می‌بیند و طوس را به فرماندهی آنان برمی‌گزیند، به وی چنین سفارش می‌کند:

گذر بر کلات ایچ‌گونه مکن کز آن ره روی خام گردد سخن
در آنجا فرود است و با مادر است یکی لشکر گشن گندآور است
روان سیاوش چو خورشید باد بدان گیتیش جای امید باد
پسر بودش از دخت پیران یکی که پیدا نبود از پدر اندکی

«اوائل سال ۱۳۵۷ یکی از دوستان مقاله‌ای درباره بعضی از مکان‌های حوادث داستان فرود شاهنامه فردوسی، نوشته فردی به نام آقای احمد اقلیدی را به اینجانب سپرد تا جهت چاپ در اختیار نشریه‌ای مناسب قرار داده شود، کمی بعد مجله سخن، که اینجانب با اندک آشنائی با مسؤولان آن قصد داشتم مقاله مزبور را در آن به چاپ برسانم، تعطیل شد و چاپ مقاله میسر نشد و متأسفانه موضوع دستخوش فراموشی شد تا اینکه در سال جاری سخن از انتشار مقالاتی درباره فردوسی توسط مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی پیش آمد و سبب به یاد آمدن آن نوشته شد؛ و اینک به مصداق «ردوا الامانات الی اهلها»، و با پوزش از آقای اقلیدی و تشکر از مسؤولان محترم نشریه فرهنگ، این مقاله را جهت چاپ در اختیار آنان قرار می‌دهد.»

برادر به من نیز ماننده بود
کنون در کلاتست و با مادرست
نداند ز ایران کسی را به نام
سپه دارد و نامداران جنگ
به راه بیابان بیاید شدن
جوان بود و همسال و فرخنده بود
جهاندار و با فرّ و با لشکرست
از آنسو نباید کشیدن لگام
یکی کوه در راه دشوار و تنگ
نه نیکو بود جنگ شیران زدن

سپاهیان ایران در طی مسیر خود به سوی توران به دوراهی ای می رسند که :

ز یکسو بیابان بی آب و نم کلات از دگرسوی و راه جرم
و توقف می کنند تا طوس یکی ازین دوراه را جهت حرکت آنان انتخاب کند. طوس
که میل ندارد از راه بیابان برود، می گوید در صورت حرکت از راه بیابان :

چو رانیم روزی به تندی دراز به آب و به آسایش آید نیاز
و می افزاید که :

همان به که سوی کلات و جرم بسازیم منزل بدان جایگاه
چپ و راست آباد و آب روان بیابان چه جوئیم و رنج روان
مرا بد بدین راه روزی گذر به پیش سپه کژدهم راهبر
ندیدیم از آن راه رنج دراز مگر بود لختی نشیب و فراز
همان به که لشکر بدانسو بریم بیابان و فرسنگها نشمریم

و سرانجام به سپاهیان دستور می دهد که به سوی کلات و جرم حرکت کنند و آنان نیز
چنین می کنند و :

چو لشکر بیامد به راه جرم کلات از بر و زیر آب میم
همه دشت پر لشکر طوس بود همه پیل و بر پیل بر کوس بود

فرود از ورود لشکر آگاه می شود و درمی یابد که سپاه برادرش کیخسرو به
جهت کین خواهی از افراسیاب عازم توران است، و جریره نیز از سپاهیان ایران

باخبر می شود:

چو برخاست آوای کوس از میم همان گرد چون آبنوس از جرم
ز بام دژ اندر جریره بدید از آن سهم لشکر دلش بردمید

ولی او فرود را تشویق می کند که به سپاه طوس بپیوندد. فرود با فردی به نام تخوار که سران سپاه ایران را می شناسد به قلّه کوهی می آید تا تخوار سران سپاه را به او معرفی کند. طوس از وجود آن دو در قلّه کوه آگاه و برآشفته می شود و فرمان دستگیری یا کشتن آنان را می دهد. بهرام پسر گودرز، که داوطلب به انجام رساندن فرمان طوس شده است، پس از رسیدن نزد فرود. او را می شناسد و با وی از در آشتی درمی آید و قرار می گذارند که بهرام نزد طوس از فرود پایمردی کند. اما طوس شفاعت بهرام را نمی پذیرد و نخست دامادش ریونیز و سپس زرسپ را به سراغ فرود می فرستد که این هر دو با تیر فرود کشته می شوند و سپس اسپ طوس و گیو و بیژن هم با تیرهای فرود از پای درمی آیند، و پس از آن، در طی نبردی که بین سپاهیان ایران با فرود و همراهانش درمی گیرد، همه اطرافیان فرود کشته می شوند و فرود که تنها عازم دژ خود شده است با حمله بیژن و رهام مواجه می شود و در حالی که با ضربه شمشیر رهام که از پشت سر به او اصابت کرده است، دستش قطع شده است خود را به دژ م‌رساند و پس از سفارش به پرستاران و مادرش، که خود را زنده تسلیم بیژن نکنند، جان می سپارد. پرستاران وی نیز همگی خود را از بالای دژ به پایین می افکنند و جان می دهند و جریره نیز بر بالین فرزندش خود را می کشد. آنگاه نخست بهرام و پس از او سران دیگر سپاه ایران همراه با طوس بر بالین فرود می آیند و سرانجام به دستور طوس فرود و نیز زرسپ و ریونیز را به خاک می سپارند:

بفرمود تا دخمه‌ای شاهوار بکردند بر تیغ آن کوهسار
نهادند زیر اندرش تخت زر همان جوشن و تیغ و گرز و کمر
زرسپ سرافراز با ریونیز نهادند در پهلوی شاه نیز

بررسی مکانهایی که در داستان فرود ذکر شده است این گمان را تقویت می کند که تمام داستان مزبور نمی تواند افسانه باشد و چنان حادثه‌ای اگر نه با شکل

دقیق اسطوره‌ای شاهنامه ولی به گونه‌ای روی داده است. قراینی که این گمان را تأیید می‌کند به شرح زیر است:

۱. کلات و میم و سپدکوه مذکور در داستان فرود، با اندک تغییری در بعضی حروف هم اکنون در استان فارس وجود دارند.

الف) کلات نام تپه بلند و مشهوری در شهر اقلید فارس است و اهالی بدان قلات می‌گویند و آثار قلعه تاریخی و کهنی در روی آن وجود دارد که حصارها و دیوارکشی‌های آن هنوز برجای مانده و همه مردم آنرا قلعه گبری می‌دانند. در نوك همین تپه دخمه‌ای سنگی وجود دارد که مردم به آن «حوض دخترگیری» می‌گویند و دخمه مردگان زردشتی بوده است و بر آبه خط پهلوی مطالبی نوشته شده است، این دخمه بیتی از فردوسی را که پیش ازین ذکر کردیم، به یاد می‌آورد که طوس:

بفرمود تا دخمه‌ای شاهوار بکردند بر تیغ آن کوهسار

ب) سپدکوه که امروزه سفیدکوه نامیده می‌شود کوهی است که در چند کیلومتری اقلید واقع شده و به سبب رنگ سفید سنگهایش از دیرباز بدین نام موسوم بوده است. این کوه فاصله چندانی از «کلات» یا «قلات» ندارد. علاوه بر این منطقه اطراف این کوه را امروزه هم مردم به نام سفیدکوه می‌نامند.

ج) میم (به وزن درم) که در شاهنامه در آنسوی کلات ذکر شده:

«کلات از دگرسوی و آب میم»

دیهی است در فاصله ۳۰ کیلومتری کلات و هم اکنون مردم این آبادی ده خود را میم می‌نامند؛ به علاوه آنسوی میم بیابانی است که به کویر منتهی می‌شود.

۲. وقتی سپاه ایران از اصطخر به سوی توران حرکت می‌کند (یعنی به سوی شمال) به دوراهی‌ای می‌رسد که يك راه به آب و آبادانی (کلات و جرم و سپدکوه) و راه دیگر به میم و بیابان بی آب و علف منتهی می‌شود. این منطقه از نظر جغرافیایی، دقیقاً به همان شکل که فردوسی ذکر کرده، وجود دارد؛ یعنی وقتی از شیراز به سوی شمال ایران حرکت کنیم به منطقه‌ای کوهستانی می‌رسیم که يك سوی آن میم و سوی دیگرش کلات [و جرم] است. منطقه اقلید که کلات در میان آن واقع شده و از

همه نقاط شهر اقلید به خوبی پیدا است، تنها نقطه پر آب و خوش آب و هوای این ناحیه است و به قول فردوسی: «چپ و راست آباد و آب روان...»
 و نیز همانگونه که در شاهنامه آمده است: «مگر بود لختی نشیب و فراز». اندکی فراز و نشیب دارد. برعکس اقلید و نقطه مقابل آن میم است که به بیابان ابرکوه و کویر و نمکزار منتهی می شود که فردوسی از آن به عنوان بیابان بی آب و نم یاد می کند:

ز یکسو بیابان بی آب و نم کلات از دگرسوی و راه جرم
 و نیز همانطور که از شاهنامه برمی آید کلات از نظر سطح هم نسبت به میم بالاتر است:

«کلات از بر وزیر آب میم»

۳. دشتی که به گفته فردوسی سپاه ایران به انتظار پایان کار فرود در آنجا توقف می کند، دشتی است که در زبان مردم به نام «تغر» موسوم است. شباهت و هماهنگی این نام با نام تخوار (سرداری که همراه فرود بود) شاید بتواند قرینه ای بر روی دادن ماجرای فرود درین ناحیه باشد، چون ریشه نام «تغر» و وجه تسمیه آن بر مردم معلوم نیست. این نکته هم قابل ذکر است که امروزه هم، همانگونه که در روایت شاهنامه دیدیم، می توان از کلات بر این دشت کاملاً مسلط بود.

۴. فردوسی در جای دیگر شاهنامه از سه مکان نام می برد که یکی از آنها جرم است:

جرم با نیستان و سخل گزین بود جای شاهان ایران زمین
 «سخل گزین» همان سد خاکی است که بقایای آن در دشت «تغر» وجود دارد و از آثار پیش از اسلام است. از روی این قرینه می توان حدس زد که جرم، که همه جا با نام کلات آمده و در بیت فوق نیز همراه با سخل گزین یکی از قسمت های مسکونی اقلید کنونی بوده است.

۵. در دامنه کلات (= قلات) و همانجا که «حوض دختر گبر» یا دخمه سنگی با سنگ نبشته پهلوی واقع شده، بنای مقدسی است که امروزه بدان امامزاده

می گویند و معتقدند که شهید مزبور در دامنه تپه کشته شده است. با توجه به آثار باستانی و سنگ نبشته مزبور و دخمه معروف و زیبایی که در دل سنگ کنده شده، قطعاً در اینجا مکانی بوده است که مورد احترام ایرانیان و مردم محلی بوده و پس از غلبه اسلام، نام اسلامی به خود گرفته است، همانگونه که مزار کورش را به همین دلیل مشهد مادر سلیمان نامیده اند.

۶. مکان مقدس دیگری در دامنه تپه ای نزدیک کلات قرار گرفته و مردم آنرا آرامگاه دختر یکی از امامزاده ها می دانند و به «زبیده خاتون» موسوم است. بعید نیست که این مکان آرامگاه جریره باشد، زیرا با توجه به آنچه فردوسی درباره او می گوید که خود را با آن وضع دلخراش از پای درمی آورد، یعنی به سبب مظلومیتش ممکن است جنبه ای از تقدس یافته باشد که با مسلمان شدن مردم، نام اسلامی به خود گرفته است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پښتونستان د علومو او مطالعات فریښی
پرتال جامع علوم انسانی